

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

روایات موجود در طایفه دوم از ادله نقلیه

بحث در مورد طایفه دوم از ادله نقلیه بود که دلالت دارد بر این که بر مجرد نیت معصیت عقاب مترتب می‌شود. دو آیه از آیات شریفه را خواندیم؛ و بحث روایات باقی ماند.

اگر روایات وارده در این زمینه را تقسیم بندی کنیم، شش نوع و شش تعبیر در آنها وجود دارد که ما می‌گوییم اینها شش طایفه هستند و از هر طایفه، بعضی از روایاتش را می‌خوانیم. ما سند این روایات را ذکر نمی‌کنیم و این روایات همگی در ابواب مقدمه عبادات در جلد اول وسائل الشیعه آمده است. اما دسته اول: در برخی از روایات این گونه آمده است: «نِیَّةَ الْکَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ، وَ نِیَّةَ الْمُؤْمِنِ خَیْرٌ مِنْ عَمَلِهِ» و یا در تعبیر دیگری دارد «نِیَّةَ الْمُؤْمِنِ أَبْلَغُ مِنْ عَمَلِهِ»؛ استدلال به این روایات، به این بیان است که اگر نیت بدتر از عمل و یا بهتر از عمل است، بنابراین، باید آنچه که بر خود عمل مترتب می‌شود، بر نیت هم مترتب شود؛ اگر بر عمل عقاب مترتب می‌شود، وقتی که می‌گوییم «نِیَّةَ الْکَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ» باید همان عقاب، بر نیت هم مترتب شود. پس، این روایات دلالت دارد بر ترتب عقاب، بر نیت.

اشکال به این دسته از روایات: اولاً: هنگامی که سند این روایات را ملاحظه کنیم، معلوم می‌گردد که تمامی آنها ضعیف السند هستند و اشکال سندی دارند. ثانیاً: با غمض نظر از اشکال سندی، از کجای این روایات استفاده می‌شود که بر ترتب عقاب بر مجرد نیت دلالت دارند؟ هنگامی که گفته می‌شود «نِیَّةَ الْکَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ»، بدین معناست که کافر در مقام نیت، نیتش شرّ و اشد از عملش است؛ در مقام عمل، فرض کنید که شخص می‌تواند عملی را در مخالفت با دین خدا انجام دهد، اما در عالم قلب و در نیتش، حقیقت وجود نیتش خیلی شدیدتر است از حقیقت عمل خارجی‌اش؛ به این معنا که اگر ممکن باشد که آن نیت را در قالبی نشان دهد و تحقق پیدا کند، با عمل ظاهری که انجام می‌دهد فاصله زیادی خواهد داشت؛ در مورد شخص مؤمن نیز همینطور است که «نِیَّةَ الْمُؤْمِنِ خَیْرٌ مِنْ عَمَلِهِ» یعنی آنچه که مؤمن در مقام نفس خودش نیت می‌کند، اگر ممکن بود که در قالبی ارائه شود، خیلی قویتر و شدیدتر بود از عمل ظاهری که شخص انجام می‌دهد.

مضمون و مدلول این روایات، چنین معنایی است؛ نه این که دلالت داشته باشند که چون عمل عقاب دارد، پس بر نیت هم باید عقاب مترتب باشد. دلالت این روایات فقط در این جهت است که حقیقت نیت خیلی وسیعتر از حقیقت عمل است، اما منافات ندارد که شارع مقدس عقاب را فقط بر عمل خارجی مترتب کرده باشد. چطور در جایی که یک عمل مقدمات متعددی را لازم دارد، می‌فرماید که ممکن است ثواب فقط بر خود آن عمل مترتب باشد و مقدمات آن هیچ ثوابی نداشته نباشد، در حالی که تحقق مقدمات چندین برابر مشکل‌تر از خود عمل است، اینجا نیز همینطور است. پس این روایت هم ضعیف السند است و هم

دسته دوم: روایاتی است که در آنها چنین تعبیری وجود دارد: «إِنَّمَا خَلَدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ خَلَدُوا فِيهَا أَنْ يَعْصِي اللَّهَ أَبَدًا»، در روایت وارد شده است که علت خلود اهل جهنم در آتش و عذاب این است که نیتشان این بوده که اگر مخلد در دنیا بودند و در دنیا برای همیشه زندگی می‌کردند، معصیت خدا را می‌کردند؛ اهل بهشت هم که خلود دارند به این دلیل است که نیتشان این بوده که اگر در دنیا همیشه بمانند، به طور دائم و همیشگی خداوند را اطاعت کنند. سپس در ذیل روایت دارد: «فَبِالنِّيَّاتِ خَلَدَ هَوْلَاءُ وَ هَوْلَاءُ» به سبب نیت است که آن گروه در جهنم و این گروه در بهشت مخلد شده‌اند؛ «كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَتَهُ»، شاکله را هم به نیت معنا کرده‌اند. پس بیان استدلال به این صورت است که خداوند متعال جاودانگی در آتش - و نه فقط عقاب - را بر نیت افراد مترتب کرده است، و آن نیت این بوده که اگر در دنیا بمانند همیشه عصیان و مخالفت خداوند را بکنند. پس، معلوم می‌شود که عقاب و حتی بالاتر خلود در جهنم، بر مجرد نیت مترتب است.

اشکالات روایات دسته دوم: این گروه از روایات نیز اشکال سندی دارند و ضعیف‌السند هستند که آقایان خود مراجعه کنند. اما باید بررسی کنیم که آیا اشکال دلالي هم دارند یا نه؟ در اینجا احتمالی که در معنای این روایات می‌توان بیان کرد، این است که گفته شود درست است ظاهر این روایات این است که نیت اینها - اگر در دنیا بمانند برای همیشه عصیان خدا می‌کنند - سبب شده است که عمل کوتاه مدت اینها از نظر عقاب مضاعف شود؛ به عبارت دیگر، درست است که جزای سیئه باید همانند آن باشد - «جزاء السيئة مثلها» - و امروزه در دستگاه‌های قضایی و قانون هم می‌گویند مجازات مجرم باید متناسب با جرمی که انجام داده است، باشد؛ - و این مطلب ریشه دینی و فقهی هم دارد؛ اما عمل خارجی کافر، در ذاتش به حدی عمل بدی است که اقتضای خلود در جهنم را دارد. یعنی نیت در خود عمل تأثیر می‌گذارد و هر اندازه که نیت خبیث‌تر و کثیف‌تر باشد، باطن عمل هم همینطور خواهد شد. بنابراین، عقاب در واقع بر اعمال مترتب می‌شود، اما اعمال هم متأثر از نیت است. این بیان را می‌توان به عنوان جواب از روایات دسته دوم بیان داشت، اما يك بيان و توجیه خلاف ظاهری است؛ لذا، تنها راه کنار گذاشتن این گروه از روایات تمسک به ضعف سندی آنهاست.

دسته سوم و اشکالات آن: طایفه دیگر این روایات است: «ما من عبد أسر خيراً فذهبت الأيَّامُ أبداً حتَّى يظهر الله له خيراً و ما من عبد يسر شراً فذهبت الأيَّامُ حتَّى يظهر الله له شراً»؛ مضمون این روایات آن است که اگر عبادی کار خوبی انجام داده و می‌خواهد که محفوظ بماند و آن را مستور نگه‌دارد، ایام می‌گذرد و خداوند خیری را از او آشکار می‌کند؛ و از دیگر سو، اگر انسان کار بدی را انجام داد و مستور نگه‌داشت، ایام می‌گذرد و خداوند کار بدی را از او آشکار می‌کند.

برخی گفته‌اند که این روایت نیت را هم شامل می‌شود؛ یعنی اگر کسی نیت خوبی کرد و آن را مستور نگه‌داشت، زمان می‌گذرد تا این که خداوند يك خیری از او را در میان مردم آشکار کند؛ به عبارت دیگر، کسی که نیت خوبی هم دارد، بالاخره خدا جزایش را می‌دهد؛ در مقابل اگر عبادی نیت بدی را در قلب خودش مستور نگه‌دارد، بالاخره خداوند در گذر ایام يك شری را از او فاش می‌کند؛ و معنای این ترتب عقاب است. پس، معلوم می‌شود بر نیت سوء نیز عقاب مترتب است. جواب این مطلب آن است که انصافاً این روایات، اصلاً کاری به نیت ندارد؛ «ما من عبد أسر خيراً» مربوط به عمل خارجی است؛ عمل خوبی انجام داده است و برای این که ریا نشود، آن را محفوظ نگه‌می‌دارد؛ «ما من عبد يسر شراً» نیز بدین معناست که عمل بدی انجام داده و مرتکب ظلمی شده است که می‌خواهد مستور بماند. بنابراین، این گروه از روایات مربوط به عمل خارجی است و اصلاً ارتباطی به بحث نیت ندارد.

دسته چهارم: طایفه دیگر این روایات معروفه است که «الراضي بفعل قوم شريك معهم»، و در بعضی از تعبیر نیز دارد «العامل بالظلم و المعين له و الراضي به شركاء»، عامل ظلم و کسی که معین اوست و کسی که راضی به آن است، باهم شریک هستند؛ در نهج البلاغه امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز آمده است «الراضي بفعل قوم كالدخل معهم فيه و علي كل داخل

في باطل إثم العمل وإثم الرضاء» ، کسی که راضی به فعل قومی است مثل این است که داخل در آن قوم است، و کسی که داخل در باطلی است، دو گناه دارد: یکی گناه آن عمل و یکی هم گناه رضایت به آن عمل.

ذکر یک نکته اخلاقی: این روایات، روایات معروفی است و سند بعضی از آنها نیز سند خوبی است؛ و شاید این طایفه از روایات، از خصوصیات مکتب ما باشد که واقعاً باید قلب انسان به حدی مطهر و پاک باشد که اگر در نقطه‌ای دور از دنیا به عده‌ای ظلم می‌شود، انسان نباید به آن راضی باشد؛ و اگر دید که خیری انجام می‌شود، انسان باید نسبت به آن راضی باشد. این نکته را فقط اشاره می‌کنم که ما اگر همین قسمت از دینمان را یک طرف بگذاریم، با تمام مکاتب حقوقی امروز دنیا هیچ قابل مقایسه نیست. حالا امروز که چهارشنبه است، خوب است به مناسبت، این نکات را هم داشته باشیم؛ امروزه در عراق، قضایایی واقع می‌شود و شیعیان کشته می‌شوند، یا در فلسطین افراد زیادی کشته می‌شوند؛ اگر نسبت به مورد فلسطین کسی بگوید به کشته شدن اینها راضی هستم، که من شنیده‌ام راجع به مسأله فلسطین، بعضی اشخاص حوزوی می‌گویند اینها ناصبی هستند، بگذارید کشته شوند و از بین بروند.

واقعاً اگر ناصبی به معنی الکلما باشند، حرف درست است؛ ولی معلوم نیست که فلسطینی‌های امروز مثل افرادی که 50 یا 100 سال پیش که ناصبی بوده‌اند، باشند. در هر صورت، با قطع نظر از این جهت، مسلمانی که ناصبی بودن او برای ما محرز نیست، در نقطه‌ای از جهان کشته می‌شود؛ اگر اظهار کنیم که ما راضی به این عمل هستیم، ما هم در آن ظلمی که بر آنها وارد می‌شود، شریک خواهیم بود. اگر نسبت به شیعیانی که در امروز در عراق کشته می‌شوند، فرض کنید عده‌ای از عوام بگویند اینها زمانی با ما جنگ داشتند و در جنگ چها که نکردند، بگذارید کشته شوند. رضایت این چنینی بر حسب این روایات، مورد پذیرش دین ما نیست. حالا این يك اشاره اجمالی بود و فقط خواستم این را عرض کنم که اگر این قانون دین را در یک طرف و تمام قوانین حقوقی دنیا را در طرف دیگر قرار دهیم، واقعاً قابل مقایسه با هم نیستند.

اشکال روایات دسته چهارم: اما آیا این روایات مدعا - ترتب عقاب بر مجرد رضایت - را ثابت می‌کند یا نه؟ جواب این است که این روایات مدعای ما نحن فیه را شامل نمی‌شود؛ نمی‌گوید بر مجرد نیت، عقاب مترتب است. بلکه این روایات بر می‌گردد به بحث امر به معروف و نهی از منکر؛ در مسأله نهی از منکر، مطرح می‌شود که اگر شخص منکری را دید، باید لساناً و یداً با آن منکر مقابله کند؛ و اگر نه به صورت زبانی و نه یداً قدرت نداشت، می‌گویند انکار قلبی واجب است؛ «**يجب الإنكار بالقلب**»؛ و اگر قلباً آن را انکار نکند و بلکه راضی به آن باشد، بر این کار شخص، عقاب مترتب است؛ لکن انکار قلبی چه ارتباطی به بحث و مدعای ما دارد؟ این هم يك طایفه دیگر از اخبار.

دسته پنجم و اشکال آن: روایتی است که از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است: «**إنَّ الله يحشر الناس علي نيّاتهم يوم القيامة**»؛ خداوند در روز قیامت مردم را بر نیاتشان محشور می‌کند. در مورد این روایت، اولاً ضعیف‌السند است، و ثانیاً مضمون روایت بر حشر بر نیات دلالت دارد؛ یعنی کیفیت حشر انسان در روز قیامت بستگی به نیت او دارد؛ لیکن بدین معنا نیست که به مجرد نیت، عقاب است؛ شبیه همان بحثی که در مورد طایفه دوم یا طایفه خلود اهل نار عرض کردیم. «**إنَّ الله يحشر الناس علي نيّاتهم**»، یعنی نیاتی که عمل از او سر زده است؛ نه این که شخص فقط در دنیا نیت کرده باشد و هیچ عملی نیز از او سر زده باشد. به عبارت دیگر، نمازی را که در این دنیا می‌خوانیم باید ببینیم که نیت ما واقعاً خالصاً لوجه الله بوده است یا نه؟ و... تمام اعمالی که انسان در دنیا انجام می‌دهد، در قیامت شخص با نیتی که در مورد این اعمال دارد محشور می‌شود. بنابراین، روایت دلالت ندارد که نیت مجرد از عمل، ملاک برای عقاب اخروی است.

دسته ششم: آخرین طایفه از اخبار این است که ما روایاتی داریم که دلالت دارد بر عقاب نسبت به بعضی از مقدمات حرام. يك روایتش همان روایتی است که در باب خمر بیان کردیم و آن این که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد خمر ده گروه را لعن کردند؛ یکی از آنها کسی است که درخت عنب را غرس می‌کند برای این که از انگور آن خمر درست کنند؛ پیامبر اسلام غارس را

لعن کرده است. در اینجا عقاب بر مقدمات حرام مترتب شده است.

اشکال به این دسته: در مورد این روایت، اولاً، در سند آن عمرو بن شمر وجود دارد که ضعیف السند است؛ و ثانیاً، درست است که در اصول می‌گوییم در باب مقدمه واجب، بر مقدمه من حیث هی مقدمه، ثواب مترتب نیست؛ و در مورد مقدمه حرام نیز گفته می‌شود که عقابی بر آن مترتب نیست؛ اما در شریعت، مواردی وجود دارد که بعضی از مقدمات حرام، علاوه بر مقدمه بودن، خودشان نیز حرمت نفسی دارند. تعبیری را که می‌خواهم عرض کنم، دقت کنید؛ در علم اصول می‌گوییم که اگر يك چیزی حرام شد، مقدمه الحرام هم حرام است؛ این که عقاب مربوط به خود ذي‌المقدمه است، درست است؛ اما آیا به خاطر اهمیت ذي‌المقدمه شارع می‌تواند بگوید ذي‌المقدمه به اندازه‌ای برای من مهم است که اگر مقدمه‌اش را انجام دادید، خود این مقدمه را من حرام می‌کنم؟

در بعضی از مقدمات حرام همینطور است؛ در مقدمه قتل، و یا در مقدمه خمر طبق این روایت، همینطور است؛ در مثل این مقدمات چون مسأله ذي‌المقدمه بسیار اهمیت دارد، عقاب ذي‌المقدمه دیگر نمی‌آید سراغ مقدمه، یا ثواب ذي‌المقدمه مربوط به مقدمه نمی‌شود، اما منافات ندارد که خود این مقدمات هم هرچند که عنوان مقدمیت دارند ولی به جهت اهمیتش، شارع حرمتی برای آنها قرار دهد. اینهم جواب این دسته. ما با بررسی روایات به این نتیجه رسیدیم که نه طایفه اولی و نه طایفه دوم از ادله نقلیه شامله ما نحن فیه نمی‌شود. اما اگر فرض کنید دلالت هر دو طایفه تمام باشد، یعنی طایفه اولی دلالت بر عدم عقاب بر نیت و طایفه دوم دلالت بر عقاب بر نیت دارد، اینجا سه راه جمع در کلمات وجود دارد که إن شاء الله شنبه عرض می‌کنیم.